

گوید یحیی بن ابی بُکیر می گفت از شعبه شنیدم که می گفت * سفیان هر حدیثی را که از سُدی برای من نقل می کرد همان گونه بود که اگر از خود سُدی هم می پرسیدم بی کاست و فزونی همانگونه بود.

گوید نقل می کردند که * سفیان یک بار از یکی از حکمرانان مال و صله بی گرفت و پذیرفت و سپس آن کار را رها کرد و از هیچ کس هیچ چیز نمی پذیرفت. او به یمن می رفت و بازرگانی می کرد و سرمایه خود را میان گروهی از یاران خود پخش می کرد که برای او کالا خرید و فروش کنند. و همه ساله در مراسم حج شرکت می کرد و آنان را می دید و حساب می کرد و سودی را که برده بودند می گرفت. سرمایه او حدود دویست دینار بود. سفیان فقط یک پسر داشت و فرزند دیگری نداشت. و سفیان می گفت: در دنیا چیزی دوست داشتنی تر از او برای من نیست و خوش می دارم از او بر مرگ پیشی بگیرم - پیش از او بمیرم. گوید: قضا را آن پسر مرد و سفیان پس از مرگ پسرش همه اموال خود را برای خواهر و پسر خواهر خود قرار داد - به آن دو صلح کرد. در نتیجه میراثی برای برادر خود مبارک بن سعید برجای نهاد.

گوید: حکومت به جستجوی سفیان پرداخت و او به مکه رفت. امیر مؤمنان مهدی عباسی به محمد بن ابراهیم^۱ که والی مکه بود نامه نوشت که به جستجوی او بپردازد. محمد بن ابراهیم کسی پیش سفیان فرستاد و او را از موضوع آگاه ساخت و گفت: اگر می خواهی پیش ایشان بروی خود را آشکار ساز تا تو را پیش آنان بفرستم و اگر نمی خواهی خود را پوشیده دار. گوید: سفیان خود را پوشیده داشت و محمد بن ابراهیم به ظاهر به جستجوی او پرداخت و دستور داد جارچی در مکه جار بزند که هر کس سفیان را بیاورد برای او چه پاداشی خواهد بود. بدینگونه سفیان همچنان در مکه پوشیده زندگی می کرد و فقط برای اهل علم و کسانی که از آنان بیم نداشت آشکار می شد.

عبدالرحمان بن اسحاق از گفته سعید بن سلیمان، از ابوشهاب حناط مرا خبر داد که می گفته است * خواهر سفیان ثوری همراه من کیسه بی که در آن نان روغنی خشک و کلوچه بود برای سفیان که در آن هنگام در مکه بود فرستاد. من چون به مکه رسیدم از مردم درباره سفیان پرسیدم. مرا گفتند که او گاهی پشت کعبه و حدود در گندم فروشان می نشیند.

۱. محمد که نوه محمد بن علی بن عبدالله بن عباس معروف به امام است از امیران عباسی و دوبار والی مکه بوده است برای آگاهی بیشتر به معجم الانساب والاسرات الحاكمة، زامباور، قاهره، ۱۹۵۱، ص ۹-۲۸ مراجعه فرمایید.

من همان جا پیش او رفتم و او را دیدم بر پشت خوابیده است. من که با او دوست بودم سلامش دادم ولی او پاسخ سلام مرا آن چنان که از او انتظار داشتم نداد و حال مرا هم بدانگونه که باید نپرسید. من گفتم: خواهرت همراه من کیسه‌یی که در آن کلوچه و نان روغنی خشک^۱ است برای تو فرستاده است. همان دم برخاست و برجای خود درست نشست و گفت: زود آن کیسه را به من بده. من گفتم: ای ابو عبدالله من دوست تو هستم پیش تو آمدم، سلامت دادم آن چنان که شاید و باید پاسخ ندادی و همینکه تو را آگاه ساختم که کیسه‌یی محتوی نان خشک و کلوچه که به چیزی نمی‌ارزد آورده‌ام برجستی و نشستی و با من سخن گفتی. سفیان گفت: ای ابوشهاب بر من خرده مگیر و مرا سرزنش مکن که امروز سومین روزی است که هیچ خوراکی را نچشیده‌ام. من عذر او را پذیرفتم.

گویند: چون سفیان در مکه از جستجو و تعقیب ترسید و به ستوه آمد آهنگ بصره کرد و چون به آن شهر رسید نزدیک خانه یحیی بن سعید قطان فرود آمد و منزل ساخت. سفیان به یکی از ساکنان آن خانه گفت: آیا نزدیک شما کسی از اهل حدیث زندگی می‌کند؟ او گفت: یحیی بن سعید قطان همین جا منزل دارد. سفیان گفت: او را پیش من بیاور. او رفت و یحیی بن سعید را پیش سفیان آورد. سفیان به یحیی گفت: من شش هفت روزی است که این جایم. یحیی او را به خانه دیوار به دیوار خانه خود برد و میان خانه خود و آن خانه دری گشود. یحیی محدثان بصره را پیش سفیان می‌آورد که بر او سلام می‌دادند و از او حدیث می‌شنیدند. از جمله کسانی که پیش او می‌آمدند جریر بن حازم و مبارک بن فضالة و حماد بن سلمه و مرحوم عطار و حماد بن زید و دیگران بودند. عبدالرحمان بن مهدی هم به حضور سفیان آمد و ملازم او شد. در آن روزها یحیی و عبدالرحمان حدیثهایی را که سفیان نقل می‌کرد می‌نوشتند. آن دو با ابو عوانه هم گفتگو کردند که پیش سفیان بیاید. ابو عوانه خودداری کرد و گفت: چگونه پیش مردم بیایم که مرا نمی‌شناسد؟ و چنان بوده که ابو عوانه در مکه به سفیان سلام داده بوده است و سفیانش پاسخ نداده بود. و چون در این باره با سفیان سخن گفته شد پاسخ داده بود که من او را نمی‌شناسم.

گوید: و چون سفیان ترسید که جایگاه او در بصره و همسایگی او با یحیی بن سعید آشکار شود، به یحیی گفت: مرا از این جا به جای دیگر منتقل کن. یحیی او را به خانه هشتم

۱. در متن کلمه «خشکناج» است که معرب شده است. به جوالیقی، المعرب، چاپ احمد محمد شاکر، مصر، ص ۱۳۴ مراجعه شود.

بن منصور اعرجی که از قبیلهٔ سعد بن زید بن مناة بن تمیم بود منتقل ساخت. و سفیان همواره میان ایشان مقیم بود.

گوید: حماد بن زید دربارهٔ دوری جستن او از درگاه حاکم با او سخن گفت که این کار اهل بدعت است و انگهی دربارهٔ تو از ایشان بیمی نیست. سرانجام سفیان و حماد بن زید هردو تصمیم گرفتند به بغداد بروند.

گوید: سفیان به مهدی نامه نوشت یا به یعقوب بن داود^۱ و در نامه نخست نام خود را نوشت. به سفیان گفته شد آنان از این کار خشمگین می‌شوند. نامه را تغییر داد و نام ایشان را مقدم بر نام خود نوشت. پاسخ نامه‌اش رسید که در آن سخن از مقرب و گرامی داشتن و نصایح او را شنیدن و اطاعت کردن رفته بود. سفیان آماده برای رفتن پیش ایشان بود که تب کرد و سخت بیمار شد و چون مرگش نزدیک شد بی‌تابی کرد. مرحوم بن عبدالعزیز او را گفت: ای ابو عبدالله این بی‌تابی چیست؟ که تو به پیشگاه پروردگاری می‌روی که او را عبادت می‌کرده‌ای. سفیان آرام گرفت و گفت: بنگرید چه کسانی از یاران کوفی ما اینجا هستند. به آبادان کسی را گسیل داشتند که عبدالرحمان بن عبدالملک بن أبجر و حسن بن عیاش برادر ابوبکر بن عیاش پیش او آمدند. او به عبدالرحمان بن عبدالملک وصیت کرد و او را سفارش کرد بر پیکرش نماز بگذارد. عبدالرحمان و حسن پیش سفیان ماندند تا درگذشت. جنازهٔ او را بدون آگاهی و به صورت ناگهانی برای مردم بصره بیرون آوردند و چون مردم بصره خبر مرگ او را شنیدند برای تشییع او حاضر شدند. عبدالرحمان بن عبدالملک که مردی نکوکار بود و سفیان او را برگزیده بود بر پیکرش نماز گزارد. عبدالرحمان همراه خالد بن حارث و کسان دیگری جز آن دو به گور درآمدند و پیکر سفیان را به خاک سپردند. عبدالرحمان و حسن بن عیاش سپس به کوفه رفتند و خبر مرگ سفیان را که خدایش رحمت کناد به کوفیان دادند.

۱. از وزیران بزرگ عباسیان که همه کارهای مهدی عباسی را برعهده داشته است و سپس به سبب توجه به علویان مورد خشم مهدی قرار گرفته و چندان در زندان مانده که کور شده است و سرانجام به سال یکصد و هشتاد و هفت در مکه درگذشته است، به زرکلی، الاعلام ج ۹، ص ۲۵۸ مراجعه فرمایید.

اسرائیل بن یونس

ابن ابی اسحاق سبعی. کنیه اسرائیل، ابویوسف بوده و به سال یکصد و شصت و دو و به گفته ابونعیم به سال یکصد و شصت در کوفه درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده و مردم حدیث بسیاری از او نقل کرده‌اند، برخی از مشایخ هم او را ضعیف شمرده‌اند.

یوسف بن اسحاق

ابن ابی اسحاق سبعی. گاهی از او که محدثی کم حدیث بوده روایت شده است. او به روزگار خلافت ابوجعفر منصور درگذشته است.

علی بن صالح

نام اصلی صالح حنی و پسر صالح بن مسلم بن حیان بن شفی بن هنی بن رافع بن قملی بن عمرو بن ماتع بن صهلان بن زید بن ثور بن مالک بن معاویه بن دومان بن بکیل بن جشم و از قبیله همدان بوده است. کنیه علی بن صالح، ابومحمد بوده است.

فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت: * علی و حسن دو پسر صالح همزاد بودند و علی یک ساعت زودتر از حسن زاده شده بود و بدین سبب من هرگز نشنیدم حسن، علی را با نام، نام ببرد بلکه همواره با احترام کنیه او را بر زبان می‌آورد و می‌گفت ابومحمد چنین گفت. محمد بن سعد می‌گوید علی از قاریان و صاحب قراءت بود.

می‌گوید عبیدالله بن موسی می‌گفت: * قرآن خود را پیش علی آموخته و خوانده‌ام. علی که محدثی مورد اعتماد بوده است به سال یکصد و پنجاه و چهار به روزگار خلافت منصور درگذشته است.

هشام بن محمد - کلبی - می‌گوید: * مادر علی و حسن دو پسر صالح، أم‌الایسر دختر مقدم بن مسلم بن حیان بن شفی بن هنی بن رافع بن قملی بوده است. علی بن صالح محدثی کم حدیث و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

برادرش، حسن بن حی

حَی همان صالح بن صالح است. کنیهٔ حسن، ابو عبدالله و مردی سخت پارسا و عبادت‌پیشه و فقیه بوده است.

فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت: * هرگز ندیدم حسن بن حی چهارزانو بنشیند. گوید: روزی گدایی پیش او آمد و چیزی خواست. حسن جورابه‌های خود را از پای درآورد و به او بخشید. فضل در پی سخن خود گوید که روز جمعه‌یی در نماز جمعه حسن را دیدم و شب یکشنبه آن هفته متواری و پوشیده شد. هفت‌سال همچنان پوشیده بود تا آنکه به سال یکصد و شصت و هفت همچنان که پوشیده می‌زیست در کوفه درگذشت. در آن هنگام رُوح پسر حاتم بن قبیصة بن مهلب از سوی مهدی حکمران کوفه بود. گوید: حسن بن حی معتقد به تشیع بود. عیسی بن زید بن علی دختر خود را به همسری پسر حسن داد و سپس عیسی و حسن در کوفه در یک‌جا پنهان شدند. مهدی به جستجوی آن دو پرداخت و در آن باره سخت کوشش کرد ولی به هیچ‌یک دست نیافت و هر دو درگذشتند. و حسن شش‌ماه پس از عیسی بن زید درگذشت.

گوید از ابونعیم فضل بن دکین شنیدم که می‌گفت: * روز جمعه‌یی حسن بن صالح را دیدم که همراه مردم در نماز جمعه شرکت کرده بود و روز یکشنبه مخفی شد و تا هنگام مرگ همچنان مخفی بود. او هنگام مرگ شصت و دو یا شصت و سه‌سال داشت. محدثی مورد اعتماد و احادیث او درست و فراوان و خودشیعی بود.

اسباط بن نصر همدانی

از نژادگان ایشان و راوی اخبار سُدی است و تفسیر آیات را از او روایت کرده است. اسباط از منصور و جز او هم روایت کرده است.

یعلی بن حارث

از قبیله محارب است.

محمد بن طلحة بن مُصرف یامی

کنیه اش ابو عبدالله و از قبیله همدان بوده و به سال یکصد و شصت و هفت و روزگار خلافت مهدی عباسی درگذشته است و او را حدیثهای ناشناخته و زشت بوده است. عفان می گوید محمد بن طلحه، از گفته های پدرش که دیربازی از مرگ او گذشته است روایت می کند: * مردم گرچه او را دروغگو می پندارند ولی چه کسی این گستاخی را دارد که به محمد بن طلحه بگوید دروغ می گویی؟ و البته که این به سبب فضیلت اوست.

زُهیر بن معاویه

ابن حُدَیج بن رُحَیْل بن زُهیر بن خیشمه بن ابی حُمران. نام ابو حُمران، حارث پسر معاویه بن حارث بن مالک بن عوف بن سعد بن حریم بن جعفری بن سعد العشیره از قبیله مذحج است. کنیه زُهیر، ابو خیشمه است. او از کوفه به ناحیه جزیره کوچ کرد و همان جا ساکن بود تا درگذشت.

عمرو بن خالد مصری ما را خبر داد و گفت شنیدم که: * سعید بن منصور، زهیر را می ستود و از او به نیکی یاد می کرد و دستور می داد احادیث او را بنویسند. گوید: زهیر بن معاویه به سال یکصد و شصت و چهار یا در آغاز سال یکصد و هفتاد و سه یعنی در خلافت هارون به جزیره آمد. ^۱ زهیر محدثی مورد اعتماد و استوار و امین و پرحديث بوده است.

۱. در اصطلاح جغرافی نویسان به سرزمین های شمالی میان دجله و فرات جزیره گفته شده است. به ترجمه تفویم البلدان، ص ۳۰۲ مراجعه فرمایید که بحثی مفصل ایراد کرده است.

زائده بن قدامه ثقفی

از نژادگان قبیله ثقیف و کنیه اش ابوالصلت بوده است.
 معاویه بن عمرو ازدی ما را خبر داد که * زائده بن قدامه در سرزمین روم به سالی که
 حسن بن فحطبه جنگ تابستانی را انجام می داد در گذشته و آن سال یکصد و شصت یا
 یکصد و شصت و یک هجری بوده است. زائده بن قدامه محدثی امین و پای بند به سنت و
 جماعت بوده است.

ابوبکر فهشلی

او پسر عبدالله بن قطاف و از نژادگان قبیله تمیم و پیرو مرجئه و مردی پارسا و علبد و او را
 حدیثهایی بوده است و برخی از مشایخ او را ضعیف شمرده اند.

شریک بن عبدالله بن ابی شریک

نام ابوشریک حارث و پسر اوس بن حارث بن اذهل بن وهبیل بن سعد بن مالک بن نخع از
 قبیله مذحج است. کنیه شریک ابو عبدالله است. او در شهر بخارای خراسان زاده شده است.
 پدر بزرگش در جنگ قادسیه شرکت کرده بود.

فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت * شریک پیش از آن که عهده دار قضاوت گردد
 حدیثهایی را به نقل از ابو معشر برای ما حدیث کرد.

محمد بن سلیم عبدی ما را خبر داد و گفت هنگامی که مشایخ ما پیش شریک
 حدیث می کردند از شریک شنیدم که گفت * من شریک پسر عبدالله پسر ابوشریکم، و
 ابوشریک که پدر بزرگ من است در جنگ قادسیه شرکت کرده است و اینک می توانید در
 کوفه کسی را از خودم در مانده تر نشانم دهید؟

گوید: شریک از مردان نامور کوفه بود. ابوجعفر منصور او را فرا خواند و گفت:
 می خواهم تو را به سرپرستی قضای کوفه بگمارم، شریک گفت: ای امیر مؤمنان مرا معاف

فرمای. گفت: معافتمی دارم. شریک گفت: اجازه فرمای امروز بروم و بعد برگردم و امیر مؤمنان درباره رای خود بیندیشند. منصور گفت: می خواهی اینک بروی و خود را از من پوشیده بداری. و به خدا سوگند اگر چنین کنی نسبت به پنجاه تن از اقوام تو کاری را که ناخوش می داری انجام خواهم داد. شریک چون سوگند منصور را شنید خود را مخفی نکرد و پیش منصور برگشت که او را به قضاوت کوفه گماشت و شریک همچنان بر آن کار بود تا منصور درگذشت. و چون مهدی به خلافت رسید نخست شریک را بر کار قضا گماشت و سپس او را از کار برکنار ساخت. شریک به روز شنبه اول ذی قعدة سال یکصد و هفتاد و هفت درگذشت. به روز مرگ شریک، هارون در حیره بود و حکمران کوفه موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بود. موسی در تشییع جنازه شریک حضور یافت و بر پیکرش نماز گزارد. امیر مؤمنان هارون از حیره برای آنکه به شریک نماز بگزارد آمد و چون دانست که بر او نماز خوانده شده است از کنار پل برگشت. گوید: شریک محدثی مورد اعتماد و پر حدیث و امین بوده است، با این همه بسیار اشتباه می کرده است.

عیسی بن مختار

ابن عبدالله بن ابی لیلی انصاری. او کتابی را که محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی آن را تصنیف کرده از عیسی بن بکر بن عبدالرحمان قاضی کوفه شنیده است.

ابوالأخوص

نامش سلام و پسر سلیم و از آزادکردگان بنی حنیفه و وابسته به ایشان است. او به سال یکصد و هفتاد و نه و به روزگار خلافت هارون در کوفه درگذشته است. مردی پر حدیث و شایسته در آن بوده است.

کامل بن علاء تمیمی

کنیه اش ابو علاء و کم حدیث بوده و چیزی شمرده نمی شود.

او مدت شصت سال امام جماعت مسجد جعفی بوده است. عمرو دایستان سیرا بوده و حدیثهایی پیش او وجود داشته است. او به واسطی ضعیف و حدیث او متروک بوده است و به روزگار خلافت منصور در گذشته است.

محمد بن سلمة بن كهیل حَضْرَمِی

سفیان بن عیینة از او روایت می کرد و است. محمد بن سلمة از پدر خویش روایت می کرده و ضعیف بوده است.

برادرش، یحیی بن سلمة بن كهیل حَضْرَمِی

ابن کثیر

او به روزگار خلافت امیر مؤمنان موسی هادی در گذشته و به راستی ضعیف بوده است.

ابواسرائیل ملائی عَبَسِی

نامش اسماعیل و پسر ابواسحاق است. می گویند که بالحدیثی صدوق بوده است. بهز بن اسد حکایت می کرده که از ابواسرائیل دشنام نسبت به عثمان و چیزهایی این چنین شنیده است.

جراح بن ملیح

ابن عدی بن فرس بن سفیان بن حارث بن عمرو بن عبید بن رواس بن کلاب بن عامر بن ربیعة بن عامر بن صعصعه. پدر و کعب بن جراح است که به روزگار خلافت هارون در بغداد سرپرست بیت المال بود. او در حدیث بسیار سخت گیر بود و آن را از نااهل باز می داشت.

مفضل بن یونس

به سال یکصد و هفتاد و هشت به روزگار خلافت امیرمؤمنان هارون درگذشته است و محدثی ثقة بوده است.

مفضل بن مهلهل

محدثی مورد اعتماد است. ابواسامه حساد بن أسامه و جز او از مفضل روایت کرده‌اند.

حَبان بن علی عنزی

کنیه‌اش ابوعلی و از برادرش مندل بزرگتر بوده است. مهدی عباسی دوست سی داشته آن دو را ببیند و به کوفه نوشته است آنان را پیش او گسیل دارند. آنان چون پیش مهدی در آمدند سلام دادند. مهدی پرسید کدامیک مندل هستید؟ مندل در پاسخ گفته است: ای امیرمؤمنان این حبان است. حبان در کوفه به سال یکصد و هفتاد و یک به روزگار خلافت هارون درگذشته است. حبان در حدیث ضعیف و از مندل ضعیف‌تر بوده است.

برادرش، مندل بن علی عنزی

کنیه‌اش ابو عبدالله و از نژادگان قبیله عنزه^۱ است. او هرچند از حبان کوچکتر بوده ولی از او خوش حافظه‌تر و خردمندتر بوده است. مندل در کوفه به سال یکصد و شصت و هفت یا یکصد و شصت و هشت به روزگار حکومت مهدی عباسی و پیش از برادر خود حبان درگذشته است. گرچه در حدیث او ضعفی وجود دارد ولی میان محدثان کسانی هستند که خواهان حدیث اویند و او را موثق می‌شمرند. مندل محدثی نکوکار و فاضل و از اهل سنت است.

۱. عنزة پسر آمد بن ربيعة است و خاندانش از شاخه‌های معروف نزاری است. لطفاً برای آگاهی بیشتر به جمهرة انساب العرب، ص ۲۹۴ مراجعه شود.

ابو زبید

نامش عبّثر و پسر قاسم و از شاخهٔ زبید از قبیلهٔ مذحج است. در کوفه به سال یکصد و هفتاد و هشت و روزگار خلافت هارون در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

ابو کُدینه

نامش یحیی و پسر مهلب و از نژادگان شاخهٔ ربعه از قبیلهٔ بجیله و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

هُرَیم بن سفیان

از نژادگان قبیلهٔ بجیله و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

هانی بن ایوب جُعی

او را حدیثهایی است و در او ضعفی وجود دارد.

منصور بن ابی اسود

وابسته خاندان لیث و بازرگان و پرحديث بوده است.

برادرش، صالح بن ابی اسود

او نیز حدیث نقل می کرده است.

عبدالرحمان بن حُمَید رُوَاسی

او پدر حُمَید بن عبدالرحمان و محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

برادرش، ابراهیم بن حُمَید رُوَاسی

دوست و همنشین اسماعیل بن ابی خالد بوده و فراوان از اسماعیل حدیث نقل کرده است.

مسلمة بن جعفر

جعفر بن زیاد احمر

وابسته مزاحم بن زفر از قبیله تیم الرباب است.

از ابونعیم شنیدم که می گفت: * جعفر به سال یکصد و هفتاد و هفت در خلافت هارون در کوفه درگذشته است.

عمرو بن ابی مقدم عَجلی

نام اصلی ابومقدم، ثابت بوده است. عمرو در نظر محدثان از لحاظ حدیث ارزشی ندارد و گروهی از محدثان احادیث او را به سبب ضعف و خودرایی نمی نوشته اند. او در حد افراط متشیع بوده است.

سَلَمَة بن صالح أَحْمَر جَعفی

کنیه اش ابواسحاق بوده است. او در جستجوی دانش حدیث برآمد ولی چون گرفتار

درهم ریختگی حافظه شد مردم او را تضعیف کردند. او سرپرست قضای واسط شد و سپس از کار برکنار گردید و به سال یکصد و هشتاد و هشت به روزگار خلافت هارون در بغداد درگذشت.

خُشْرَج بن نباته

کنیه ابو مکرّم داشته و از سعید بن جهمان روایت کرده است.

قاسم بن معن

ابن عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود هذلی. همپیمان خاندان زهره قریش و کنیه اش ابو عبدالله بوده است. او سرپرست قضای کوفه شد و تا هنگام مرگ بر آن کار حقوقی نگرفت.

قاسم محدثی عالم و مورد اعتماد و دانای به فقه و شعر و تاریخ جنگهای میان مردم بود. به او که مردی سخاوتمند بود شعبی روزگار می گفتند.

ابوشیبه

نامش ابراهیم و پسر عثمان عَبَسِی و از فرزندان زادگان ابوسعده است. او از ابوسعده حدیث نقل کرده است و ابوسعده از ابن عباس. ابوشیبه سرپرست قضای واسط بوده و به روزگار خلافت هارون درگذشته است. ابوشیبه در حدیث ضعیف بوده و یزید بن هارون از او روایت کرده است.

ابوالمُحَیّاة

نامش یحیی پسر یعلی بن حرمله بن جلید بن عمار بن ارطاة بن زهیر بن أمیه بن جُشم بن عدی بن حارث بن تیم الله بن ثعلبه است. او در کوفه به نود و شش سالگی به روزگار خلافت

هارون به سال یکصد و هشت^۱ در گذشته است.

مبارک بن سعید بن مسروق

برادر سفیان ثوری است. او در آغاز سال یکصد و هشتاد در کوفه در گذشته است و او را حدیثهایی است.

اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر بجلی

حمزه زیات

پسر عماره و کنیه اش ابوعمارة و آزاد کرده و وابسته خاندان عکرمة بن ربیع تیمی است. او از کوفه به حلوان^۲ روغن زیتون می برد و از حلوان گردو و پنیر به کوفه می آورد. او از قاریان قرآن و دانای به احکام میراث بود.

محمد بن سعد می گوید مرا خبر داده اند که * سفیان ثوری به او می گفته است: ای پسر عماره! درباره علم قراءت و احکام میراث ما را بر تو در آن دو مورد اعتراضی و چیز قابل عرضی نیست.

حمزه به سال یکصد و پنجاه و شش و هنگام خلافت منصور در حلوان در گذشته است. او مردی پسندیده و او را حدیثهایی بوده است. حمزه محدثی صدوق و دارای سنت بوده است.

۱. این افتادگی در هر دو نسخه است، ذمی هم در میزان الاعتدال سال مرگ او را نوشته است.

۲. حلوان، از شهرهای بزرگ ناحیه کوهستانی شمال عراق که ساکنان آن ایرانیان کرد بوده اند و مراتع آن مشهور بوده است. به ترجمه البلدان، ص ۴۵، مراجعه فرمایید.

محمد بن ابان

ابن صالح بن عُمَیر بن عُبَید. وابسته و آزاد کرده عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی عیص بن اُمَیة بن عبدشمس بوده و کنیه ابو عمرو داشته و او را روایتی در حدیث بوده است. او به روز یکشنبه یازدهم ذی حجة که به «یوم الروس»^۱ مشهور است به سال یکصد و هفتاد و پنج هنگام خلافت هارون و به هشتاد و یک سالگی درگذشت. عَصَبَة خواهر حسین بن علی جعفری همسر او بوده و برایش عمر و ابان و ابراهیم را آورده است. فرزندزادگان و بازماندگان او در کوفه در محله جعفری ها باقی هستند.

طبقه هفتم

ابوبکر بن عیاش

وابسته و اصل بن حیان احدب اسدی است. ابوبکر از طبقه پیش از این طبقه است ولی همچنان باقی مانده و عمر کرده است و مطالب تازه از او نوشته شده است. ابوبکر از عابدان بوده است.

گوید: و کعب در حالی که به نماز مستحبی گزاردن ابوبکر در روز جمعه پس از سلام دادن امام جمعه تا هنگام نماز عصر می نگریسته می گفته است چهل سال است که این شیخ را می شناسم که بدینگونه نماز می گزارد. ابوبکر در کوفه در ماه جمادی الاولی به سال یکصد و نود و سه یعنی همان ماهی که امیر مؤمنان هارون در طوس مرده است دیده از جهان فرو بسته است.

ابوبکر محدثی مورد اعتماد و صدوق و دانای به حدیث و علم و با این همه پراشتباه بوده است.

۱. ظاهراً به سبب فراوانی کله گوسپندهای قرمانی به روز یازدهم ذی حجه «یوم الروس» می گفته اند.

سَعْبَرِ بْنِ خَمْسِ

از خاندان عمرو بن سعد بن زید مناة بن تمیم و مردی شریف بوده که یارانش پیش او جمع می‌شده‌اند و خانه‌اش محل الفت بوده است. او را حدیثهایی و صاحب سنت و جماعت بوده است.

عبدالسلام بن حرب مُلَائِي

کنیه‌اش ابوبکر بوده و به سال یکصد و هشتاد و هفت و روزگار خلافت هارون درگذشته است. او در حدیث ضعف و قزون بر آن درشتخوی هم بوده است.

مُطَلِّبِ بْنِ زِيَادِ بْنِ أَبِي زُهَيْرِ قُرَشِي

کنیه‌اش ابومحمد و در محله ثقیف ساکن و وابسته جابر بن سمره سواپی بوده است و چون جابر همپیمان خاندان زهره قریش بوده بدین سبب مطلب را قرشی می‌گفته‌اند. او به راستی در حدیث ناتوان بوده است و در کوفه به روزگار خلافت هارون به سال یکصد و هشتاد و پنج درگذشته است.

سيف بن هارون بُرْجُمِي

از نژادگان بنی تمیم بوده و گاه از او روایت شده است.

برادرش، سِنَانِ بْنِ هَارُونِ

از او هم گاه روایت شده است.

عُمَر بن عُتَيْبَة طَنَافِسی

کنیه ابو حفص داشته و وابسته ایاد بن نزار بن معد بوده است. او شیخی قدیمی - کهن سال - و ان شاء الله مورد اعتماد بوده و در خلافت هارون به سال یکصد و هشتاد و پنج درگذشته است.

زُفَر بن هذیل عنبری

از نژادگان ایشان و کنیه اش ابو هذیل بوده است. او نخست حدیث شنیده و سپس به رأی گرایش پیدا کرده و رأی بر او چیره گردیده و به آن منسوب شده است.^۱ زفر در بصره درگذشته و به خالد بن حارث و عبدالواحد بن زیاد وصیت کرده است. پدرش هذیل کارگزار اصفهان و برادرش صباح بن هذیل کارگزار زکات بنی تمیم بوده اند. زفر در حدیث چیزی نبوده است.

عَمَار بن محمد

خواهرزاده سفیان ثوری و محدثی مورد اعتماد بوده که گاه از او روایت شده است. او به ماه محرم سال یکصد و هشتاد و دو هنگام خلافت هارون درگذشته است.

علی بن مُشَهِر

کنیه اش ابو حسن و از نژادگان خاندان عائذه قریش بوده است. او سرپرستی قضای موصل را داشته و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

۱. آثار توجه به رای، ظهور اصول را در برابر اخبار ملاحظه می کنند.

مسعود بن سعد جُفَی

از او روایت شده است.

عُمر بن شیب مُسَلِی

از قبیله مذحج است و از او نیز روایت شده است.

عمار بن سیف ضَبّی

سفیان ثوری که خدایش رحمت کند به او وصیت کرده و کتابهای خود را پیش او نهاده و گفته است چون درگذشتم اینها را زیر خاک پنهان کن.

محمد بن فضیل بن غزوان

ضَبّی از وابستگان ایشان و کنیه اش ابو عبدالرحمان بوده است.
محمد بن سلیم عبدی ما را خبر داد و گفت از محمد بن فضیل شنیدم که می گفت
* غزوان پدر بزرگ من همراه مالک خود که مردی از قبیله ضَبّه بوده در جنگ قادسیه
شرکت کرده است. گوید: از محمد پرسیدم غزوان کجایی بوده است؟ گفت: رومی.
گوید: محمد بن فضیل که محدثی مورد اعتماد و بسیار راستگو و پرحديث و شیعه
بوده به سال یکصد و نود و پنج در کوفه درگذشته است و وکیع بن جراح در تشییع جنازه او
شرکت کرده است. برخی از محدثان به گفته او استناد نمی کنند.

عبدالله بن ادريس

ابن یزید بن عبدالرحمان اودی از قبیله مذحج و کنیه اش ابو محمد بوده است.

طلق بن غنّام ما را خبر داد که : عبدالله بن ادریس بن یزید به سال یکصد و پانزده هنگام خلافت هشام بن عبدالملک زاده شده و در دهم ذیحجه سال یکصد و نود و دو که سال آخر خلافت هارون بوده در کوفه درگذشته است. عبدالله بن ادریس محدثی مورد اعتماد و پرحديث و حجت اهل حدیث و امین و پای بند به سنت و جماعت بوده است.

موسی بن محمد انصاری

گاهی از او روایت شده است.

حفص بن غیاث

ابن طلق بن معاویة بن مالک بن حارث بن ثعلبة بن عامر بن ربیعة بن جُشم بن وَهْبیل بن سعد بن مالک بن نخع از قبيلة مذحج است.

طلق بن غنّام ما را خبر داد که : حفص بن غیاث به سال یکصد و هفده هنگام خلافت هشام بن عبدالملک زاده شده و کنیه ابو عمر داشته است. امیر مؤمنان هارون او را به سرپرستی قضای بخش خاوری بغداد گماشت و سپس او را به سرپرستی قضای کوفه گسیل داشت. حفص همچنان در کوفه قاضی بود تا آنکه سخت بیمار شد و در دهم - دهه اول - ذی حجه سال یکصد و نود و چهار به روزگار خلافت امین درگذشت. او محدثی مورد اعتماد و امین و استوار بود جز اینکه گاهی احادیث را با حذف اسناد و به نقل از شیخ بزرگ - راوی نخستین - نقل می کرد.

ابراهیم بن حمید

ابن عبدالرحمان رؤاسی. کنیه ابواسحاق داشته و به سال یکصد و هفتاد و هشت هنگام خلافت هارون درگذشته است.

قاسم بن مالک مُزنی

کنیه ابو جعفر داشته و محدثی مورد اعتماد و پسندیده حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن عبدالملک بن ابجر کنانی

از نژادگان ایشان است. به سال یکصد و هشتاد و یک و هنگام خلافت هارون در گذشته است. او بر پیکر سفیان ثوری در بصره نماز گزارد. محدثی فاضل و نکوکار و پای بند به سنت بوده است.

عبده بن سلیمان

ابن حاجب بن زرارة بن عبدالرحمان بن صرد بن سمیر بن ثلیل بن عبدالله بن ابی بکر بن کلاب. از میان نیاکان او کسی که اسلام را درک کرده و مسلمان شده صرد است. کنیه عبده، ابو محمد و نام اصلی او عبدالرحمان و ملقب به عبده بوده و همین لقب بر او غلبه یافته و مشهور به عبده شده است. او به روز سوم رجب سال یکصد و هشتاد و هشت در خلافت هارون در شهر کوفه در گذشته است و محمد بن ربیعہ کلابی بر پیکرش نماز گزارده است. عبده محدثی مورد اعتماد بوده است.

ابو خالد اخمر

نامش سلیمان و پسر حیان و آزاد کرده و وابسته خاندان جعفر بن کلاب است. او در کوفه در ماه شوال سال یکصد و هشتاد و نه هنگام خلافت هارون در گذشته است. محدثی ثقة و پر حدیث بوده است.

یحیی بن یمان عَجَلِی

کنیه اش ابوزکریا و از نژادگان است. او به ماه رجب سال یکصد و هشتاد و نه در کوفه و به هنگام خلافت هارون درگذشته است. او محدثی پرحدیث و پراشتباه بوده که به هنگام بحث و ستیز به حدیث او استناد نمی شود.

ابوشهاب حنّاط

نامش عبدربه و پسر نافع و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

عبیدالله بن عبدالرحمان اشجعی

از نژادگان ایشان و محدثی مورد اعتماد بوده است.

علی بن غراب

آزاد کرده و وابسته ولید بن صخر فزاری است. او همان کسی است که اسماعیل بن رجاء حدیث اعمش درباره عثمان را از او نقل می کند. کنیه علی، ابوالحسن بوده و در کوفه در آغاز سال یکصد و هشتاد و چهار هنگام خلافت هارون درگذشته است. علی محدثی بسیار راستگو و درعین حال ضعیف است و چون با یعقوب بن داود همنشینی کرده مردم او را رها کرده اند.

ابومالک جُبَنی

نامش عمرو و پسر هاشم و محدثی بسیار راستگو بوده ولی بسیار اشتباه می کرده است.

علی بن هاشم بن برید

او در کوفه به ماه رجب یا شعبان سال یکصد و هشتاد و یک هنگام خلافت هارون درگذشته است. محدثی بسیار راستگو و پسندیده حدیث بوده است.

عبدالرحمان بن محمد محاربی

کنیه اش ابو محمد و محدثی مورد اعتماد و پراشتباه بوده است و در کوفه به سال یکصد و نود و پنج هنگام خلافت امین درگذشته است.

عثام بن علی

کنیه اش ابو علی و از خاندان وحید بوده است. به سال یکصد و نود و پنج هنگام خلافت امین در کوفه درگذشته و محدثی مورد اعتماد بوده است.

ابومعاویه ضریر

نامش محمد و پسر خازم و وابسته خاندان عمرو بن سعد بن زید مناة بن تمیم است که خویشاوندان سُعَیْر بن خَمَس هم بوده اند. او محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده و گاه احادیث را با حذف اسناد و از گفته راوی نخستین نقل می کرده است. او پیرو مرجئه بوده است و به سال یکصد و نود و پنج در کوفه درگذشته است. و کعب در تشییع جنازه او شرکت نکرده است.

عبدالرحمان بن سلیمان داری

اصل او از سرزمین ری است و در کوفه پرورش یافته و حدیث شنیده است. کنیه ابو علی

داشته و به سال یکصد و هشتاد و چهار در کوفه درگذشته است. او وابستهٔ خاندان کنانه بوده و مشهور به خلقانی بوده است، و از او روایت شده است.

یحیی بن عبدالملک بن ابی غنیة

کنیهٔ ابوزکریا داشته و ساکن محلهٔ خاندان سعد بن همّام بوده است. او به سال یکصد و هشتاد و شش یا یکصد و هشتاد و هفت در خلافت هارون در کوفه درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و پسندیده حدیث بوده است.

یحیی بن زکریاء بن ابی زائدة

کنیهٔ ابوسعید داشته و به سال یکصد و هشتاد و سه در خلافت هارون در شهر مدائن که قاضی آن بوده درگذشته است. او ان شاء الله مورد اعتماد بوده است و امیر مؤمنان هارون از او خواسته است که قضاوت را بپذیرد.

اسباط بن محمد قرشی

کنیهٔ ابو محمد داشته و در ماه محرم سال دویست هنگام خلافت مأمون در کوفه درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و بسیار راستگو و اندکی ضعیف بوده است و از او روایت کرده‌اند.

محمد بن بشر بن فرافصة عبدی

کنیهٔ ابو عبدالله داشته و به ماه جمادی‌الاولی سال دویست و سه هنگام خلافت مأمون درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

عبدالله بن نمیر بن عبدالله

ابن ابو حنیة بن سرح بن سلمة بن سعد بن حکم بن سلمان بن مالک، و این مالک همان خارف پسر عبدالله بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد از قبیله همدان است. یعنی از شاخه خارفی های همدان است. کنیه ابو هشام داشته و به ماه ربیع الاول سال یکصد و نودونه درگذشته است و محمد بن بشر عبیدی که دوست او بود بر پیکرش نماز گزارد. مرگ عبدالله بن نمیر به روزگار خلافت مأمون و محدثی بسیار راستگو و پرحدث بوده است.

وکیع بن جراح

ابن ملیح بن عدی بن فرس بن سفیان بن حارث بن عمرو بن عبید بن رؤاس بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة. کنیه ابوسفیان داشته و به سال یکصد و نود و شش حج گزارده است و در بازگشت از حج در منطقه فید به ماه محرم سال یکصد و نود و هفت هنگام خلافت محمد بن هارون - امین - درگذشته است. وکیع محدثی عالم و مورد اعتماد و امین و پرحدث و بلندمرتبه و گفته اش حجت بوده است.

ابوأسامة

نامش حماد و پسر أسامة بن زید بن سلیمان بن زیاد است. این زیاد همان است که به مُعْتَق - آزاد کرده - معروف است و وابسته حسن بن سعد بوده است که حسن بن سعد از آزادکردگان و وابستگان حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام^۱ بوده است.

گوید از کسی هم شنیدم که می گفت: * زیاد آزاد کرده و وابسته خود حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده است. و چون با خاندان حسن بن سعد در یک کوچه می نشسته اند و میان ایشان اختلافی پدید آمده و در آن میان زید بن سلیمان پدر بزرگ

۱. در متن هم اینجا و هم در سطر بعد همین جمله دعائیه آمده است.